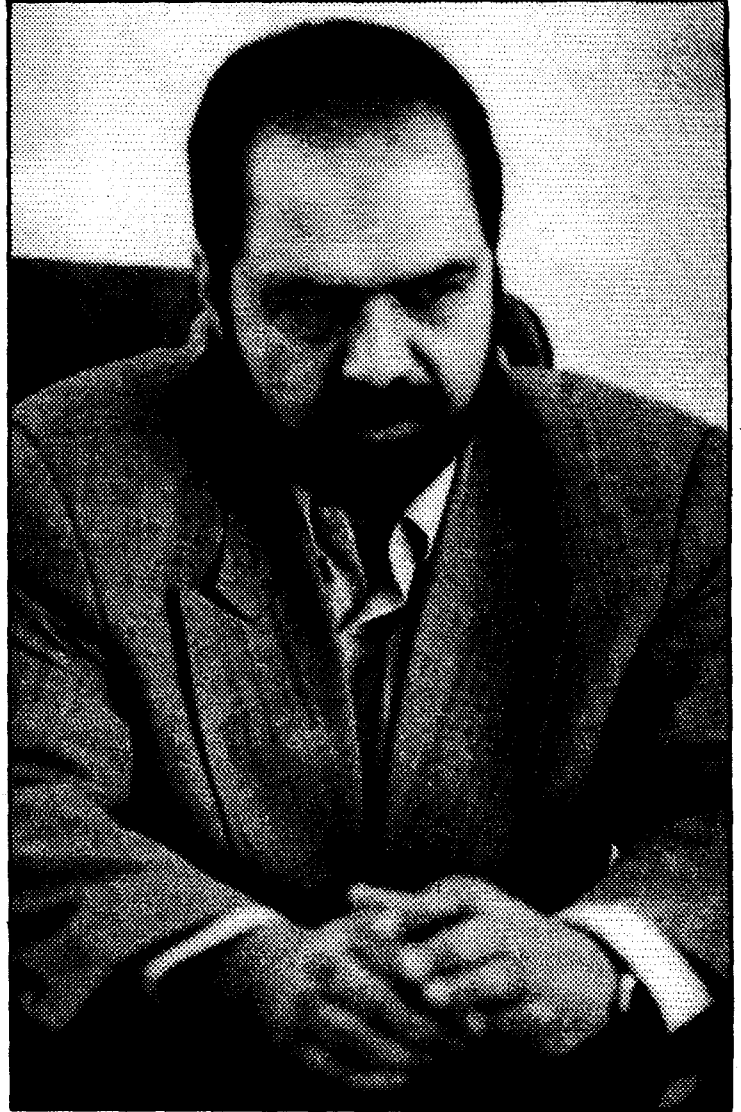


وضعیت وزارت امور خارجه در گفت‌وگو با محسن امین‌زاده



بزرگترین ارزش، حفظ حیثیت دین است / سر مقاله
وای اگر خاتمی حکم جهادم دهد / عباس عبدی
آبله مرغان انقلاب، پس گردنی خدا و باقی قضایا... / بهروز ناظر
استقرار دموکراسی و آزادی آسان نیست / ناصر ایرانی
محکومیت کرباسچی و سناریوهای محتمل / بهروز ناظر
دوم خرداد ۷۶ و بحران گذار (۴) گذار به نظام سرمایه‌داری صنعتی / چنگیز پهلوان
بی‌چاره ایوبیج / یادداشت‌های عابر پیاده
مدر نیته / زیگمونت باومن / عزت‌الله فولادوند
حکومت ولایی (۵) ولایت فقهی / محسن کدیور
فرهنگ فلسفی (قرینه‌گرایی، لادریگری، الحاد) / ابراهیم سلطانی
گفتار و گفتمان / داریوش آشوری
عقلانیت دینی انتقادی و عقلانیت مدنی ایزاری / محمد مجتهد شبستری
سرگرمی / بلز پاسکال / مراد فرهادپور
برخی پارادکسها در اقتصاد سیاسی ایران / همایون فریور
یک پیشنهاد خوب! (علی لاریجانی مشاور تبلیغاتی رئیس‌جمهور)
ساماندهی اقتصاد در خلاء / محسن رنانی
شیخ و شوخ / محمد علی اکبری
نگاهی به موقعیت شیعیان مصر / چنگیز پهلوان

**امین‌زاده: هیچ موضوع غیر قابل
بحثی در سیاست خارجی وجود
ندارد.**

**دولت باید [برای ایجاد رابطه با
کشوری خاص] رای مردم را
بپذیرد.**

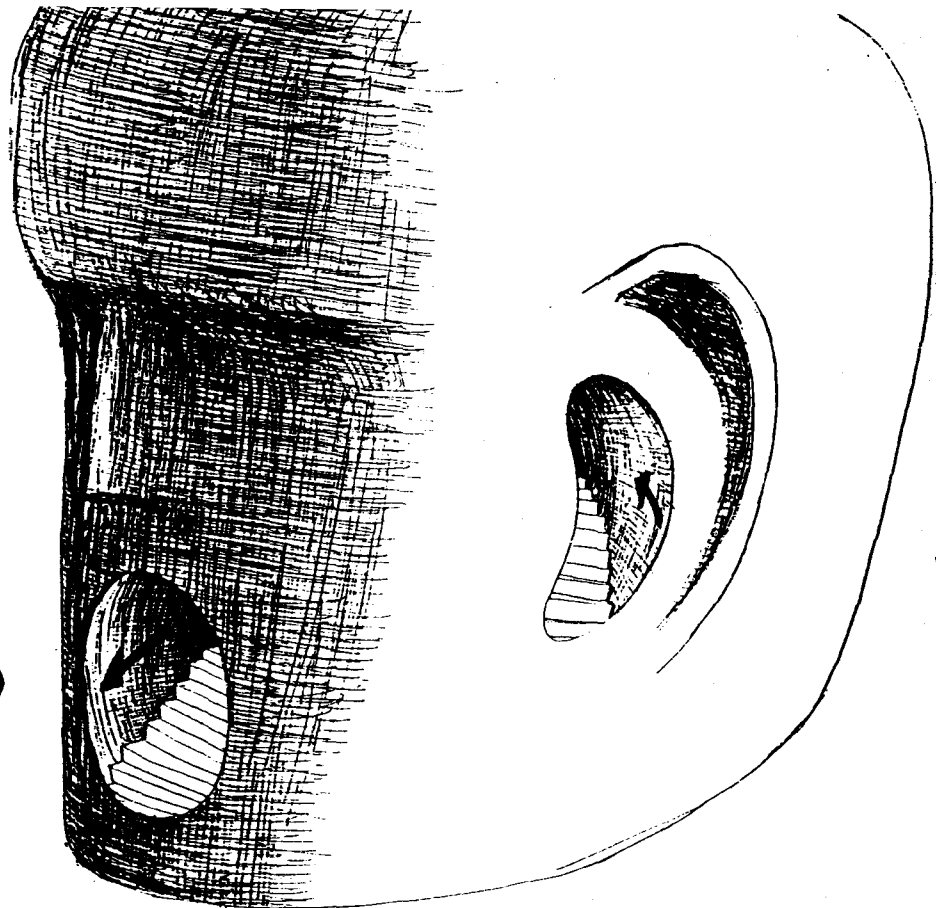
**مجتهد شبستری: هیچ کلام و
عقیده و فتوا و نظری در عقلانیت
دینی انتقادی آخرین سخن نیست.**

**محسن کدیور: لازمه غیر قابل
انفکاک ولایت فقهی، محجوریت**

**عباس عبدی: بدون احترام به
شعارهای دوم خرداد، امکان ادامه**

تجاری ایران باشد - حتی در دورانی که از نظر سیاسی، امریکا بزرگترین متحد ایران بود - علت این مسئله آن است که وقتی صنعتی یا کارخانه‌ای تأسیس می‌شود، نیاز به زنجیره‌ای از صنایع فراز و نشیب دارد که فعالیت و نیازهای متقابل خود را در ارتباط با آنها سامان دهد. از برخی، مواد اولیه و نهاده‌های تولید را بگیرد و تولیداتش نیز به عنوان نهاده‌ها و مواد اولیه در صنایع دیگری به کار گرفته شود. این ارتباطات معمولاً مستلزم این است که نوع تکنولوژی، سطح دانش فنی و دیگر مشخصات این صنایع همگون بوده و با یکدیگر سازگار باشد.

بنابراین طبیعی است که پس از ورود و استقرار یک صنعت - مثلاً از آلمان - صنایع نشیب و فراز آن نیز عمدتاً از همان کشور وارد شوند. و بدین گونه پیوندهای اقتصادی کشور واردکننده فناوری، با کشور صادرکننده آن



«ساماندهی فراگیر ملی»

مستحکمتر می‌شود و باز به همین ترتیب یک ساختار اقتصادی - صنعتی در کشور شکل خواهد گرفت که گاه تا چندین دهه غیرقابل تغییر خواهد بود.

به همین قیاس انتخاب هر نوع سیاست یا اجرای هر نوع برنامه‌ای در عرصه‌های اقتصادی - اعم از سیاستهای پولی و مالی، سیاستهای صنعتی و کشاورزی و یا سیاستهای تجاری - آثار دیرپایی بر اقتصاد و بنابراین بر سرنوشت نسلهای امروز و فردا خواهد نهاد.

اکنون سخن بر سر ساماندهی اقتصاد است. از آنچه من در طرح ساماندهی دیدم چنین برمی‌آید که از این اصطلاح، طراحی یک راهبرد (استراتژی) توسعه مورد نظر است و می‌دانیم که طراحی راهبرد توسعه یک تصمیم بسیار بزرگ ملی است که سرنوشت چندین دهه آینده اقتصاد و احتمالاً چندین نسل را پی‌ریزی می‌کند. و هرگونه خطایی در آن، آثار زیانباری خواهد داشت.

شتابزدگی، مخفی‌کاری و خست اطلاعاتی، سیاست‌زدگی، روزمرگی و سطحی‌نگری از افتهای ویرانگر بسیاری از تصمیمات اقتصادی سالهای پس از انقلاب بوده است.

سخن این است که گیریم بهترین راهبرد ممکن برای توسعه اقتصاد ایران انتخاب شود اما تا برخی از گره‌های کور موجود در جامعه ما گشوده نشود، سرنوشت این بهترین راهبرد نیز چیزی جز سرنوشت برنامه اول توسعه نخواهد بود.

راستی چرا این همه امکانات زیربنایی که در برنامه اول ساخته و آماده شد اکنون معطل مانده است؟ این همه

تصویب شد و سرعت نیز به اجرا گذاشته شد. شاید اگر تنها یک سال، در سطح ملی و فراگیر، پیرامون موضوع اندیشه می‌شد و گفت‌وگو درمی‌گرفت، اکنون سالها - و احتمالاً نسلها - درگیر برخی پیامدهای ویرانگر آن برنامه‌ها نبودیم. آخرین نمونه تصمیماتی از این دست، طرح بلندپروازانه «ایران ۱۴۰۰» بود که در ماههای پایانی دوره ریاست جمهوری پیشین، تمامی دستگاههای اجرایی بسیج شده بودند تا پیش از اتمام ششمین دوره ریاست جمهوری، آنها را نهایی کنند.

گیریم این طرح نهایی شده بود و اکنون به اجرا گذاشته می‌شد. گرچه این طرح مسیر حرکت اقتصاد ایران را برای ۲۵ سال آینده تعیین می‌کرد اما در سال ۱۴۰۰ یک ساختار اقتصادی - شکل گرفته براساس این طرح - داشتیم که حداقل بر روند، شرایط و وضعیت اقتصادی پنجاه سال پس از خود تأثیر می‌گذاشت و تغییر آن روندها بدون هزینه‌های کلان و گذر زمان امکان‌پذیر نبود.

به یاد بیاریم که تصمیمات و فعالیتهای اقتصادی دوران زمامداری رضاشاه، چندین دهه پس از خود را متأثر ساخت - و هنوز نیز برخی آثار آن مثبت یا منفی، وجود دارد - همان گونه که تحولات بحمیل شده بر اقتصاد در سالهای پس از اصلاحات ارضی، ساختار اقتصاد را به گونه‌ای تغییر داد که اقتصاد امروز، هنوز به نوعی، امتداد آن ساختار است. و باز همان گونه که امروز - و احتمالاً چندین دهه آینده - ساختار اقتصاد ایران متأثر از آثار (مثبت یا منفی) سیاستهایی است که در دوران بازسازی پس از جنگ اجرا شده است.

بگذارید مثالی بزنم. اقتصاد ایران در دوران زمامداری رضاشاه، به علل گوناگونی - از جمله تمایل رضاشاه برای گریز از سلطه انگلیسیها بر او و ایران - پیوندهای گسترده‌ای با اقتصاد آلمان پیدا کرد. بخش اعظم صنایع تأسیس شده در پیش و پس از شهریور

طرح ساماندهی اقتصاد که اکنون موضوع روز محافل علمی و اقتصادی کشور است، در واقع چارچوبهای کلی یک راهبرد توسعه را برای ایران تعیین می‌کند. غرض ما در اینجا ارزیابی نقاط قوت و ضعف این طرح نیست، چراکه متخصصین زیادی در این باره اعلام نظر کرده‌اند و این مباحث همچنان ادامه دارد. سخن ما در این جا پیرامون ماهیت چنین موضوعاتی است. موضوعات کلان از این دست که احتمالاً سرنوشت اجتماعی - اقتصادی نسل آینده در آنها رقم خواهد خورد، نه تنها لازم است از سوی کارشناسان در مجموعه‌های تخصصی مربوطه، مورد بررسی قرار بگیرد، بلکه از آن جا که اهمیت ملی و بین نسلی دارند باید در یک دوره نه‌چندان کوتاه، به گفت‌وگوی فراگیر ملی سپرده شوند. البته این گفت‌وگوی فراگیر، الزاماً به مفهوم کشیده شدن مسئله به سطح مجادلات روزنامه‌های نیست. اما به هر ترتیب، همه رسانه‌های جمعی، همه مراجع دانشگاهی مربوط به موضوع و همه انسانهای صاحب اندیشه‌ای که راجع به موضوع حرفی برای گفتن دارند، حق دارند - و اگر فضای گفتن باشد، وظیفه دارند - پیرامون آن بیندیشند، بگویند و بنویسند.

شتابزدگی، مخفی‌کاری و خست اطلاعاتی، سیاست‌زدگی، روزمرگی و سطحی‌نگری از افتهای ویرانگر بسیاری از تصمیمات اقتصادی سالهای پس از انقلاب بوده است، و آن‌گاه که یک تصمیم با منافع ملی و سرنوشت نسلهای آینده مرتبط باشد، زینهای ناشی از افتهای یادشده، جبران‌ناپذیر خواهد بود.

فراموش نمی‌کنم دوره پس از جنگ را (در سال ۱۳۶۸) که چگونه بسرعت و بدون درگرفتن یک گفت‌وگوی جدی ملی، برای بازسازی اقتصاد کشور - و در واقع برای تعیین ساختار اقتصاد کشور در چندین دهه آینده - برنامه‌ها ریخته شد، لوايح و طرحها تنظیم و

انرژی برق که در سده‌های اخیر کشور به آنکون بیش از نیاز ماست - تولید می‌شود چرا به جای آن که در کارخانه‌های تولیدی به کار گرفته شود و به کالاهای واقعی تبدیل شود، در میوه‌فروشیها، بورسهای اتومبیل و خیابانها صرف روشنائی و واسطه‌گری می‌شود؟ راستی چرا با وجود این همه وامها و اعتبارات و تسهیلات بانکی ویژه با نرخهای ترجیحی بسیار اندک که به کشاورزان داده می‌شود و با وجود این همه یارانه‌ای که به محصولات کشاورزی - بویژه غلات - داده می‌شود، باز ما بزرگترین واردکننده گندم در جهان هستیم؟ به راستی چرا این همه طرحهای تمام شده و آماده بهره‌برداری یا این همه کارخانه‌ای که قبلاً دایر بوده‌اند، اکنون یا تعطیل اند یا زیر ظرفیت کار می‌کنند - طرحهای نیمه‌تمام که جای خود دارد - آیا هنوز گمان می‌کنیم که مشکل ما درآمد و قیمت نفت، یا کمبود سرمایه، یا کوچکی بازارها یا دشمنی خارجیها و... است؟ مگر ما بهترین دورانها را با درآمدها و قیمتهای بالای نفت

واقعی، امکانات محدود است و این امکانات محدود را باید میان نیازهای بی‌شمار بشر به گونه‌ای بهینه تخصیص داد، و این تعریف ساده علم اقتصاد است. چرا ما همیشه صبر می‌کنیم تا سرمان که به سنگ خورد، به هوش بیاییم و دست از لجاجت برداریم؟ البته ما تا به حال خوش شانس بوده‌ایم، اما ملتهای همیشه خوش شانس نبوده‌اند. گاهی سرشان که به سنگ خورده است، ضربه مغزی شده‌اند و یکبار به همه چیز را باخته‌اند. شوروی سابق مثال خوبی از چنین موردی است (البته استثناهایی مثل ژاپن نیز وجود داشته است که ققنوس وار از میان خاکستر مرگ دوباره از نو، زاده شده‌اند. اما این نوزاد، چیز کاملاً جدیدی است). به عبارت دیگر ما همیشه فقط وقتی که مجبور شده‌ایم، عقلایی عمل کرده‌ایم. البته عقلانیت تعاریف گوناگونی دارد، اما در علم اقتصاد تعریف ساده‌ای که از عقلانیت ارائه شده این است

یک سو هزینه‌ها صرف آماده‌سازی امکانات و تربیت دانشمند می‌شود، از سوی دیگر پول خرج می‌کنیم تا با تبلیغات یا با اجبار ذهنهای آنها را آن‌گونه که می‌خواهیم شکل دهیم. آن وقت این ذهنهای قالبی شده دیگر نمی‌توانند دانش تولید کنند و اگر از خوش‌اقبالی، عالمی نیز پیدا شد می‌گذارد و می‌رود و بعد می‌بینیم در همان نقطه اول مانده‌ایم و چه امکانات و فرصتهایی را - در این جهان بواقع پرشتاب - از دست داده‌ایم. می‌خواهد نقش زنان را در جامعه بالا ببرد در عین حال یک پوشش معین نیز به آنها تحمیل کند. پس از یک سو بودجه‌ها صرف آماده‌سازی حضور زنان در جامعه می‌شود (ورزش - آموزش - اشتغال) و از سوی دیگر وقتی این زنان با پوششها و رفتارهای خاص خود (که خلاف معیارهای مورد نظر ماست) در جامعه حاضر شدند، هزینه‌ها می‌شود تا جلوی آن پوشش و رفتار گرفته شود. می‌خواهد از آخرین دستاوردهای فنآور دنیا بهره

اقتصاد» در خلا، یا گفت‌وگوی

پس از بیست سال؟

محسن رنانی

که انتخابهای فرد با هم سازگار باشند. به طور ساده یعنی اگر فردی سبب را بیش از پرتقال و پرتقال را بیش از انار دوست دارد و بعد بیشتر درآمدش را - که محدود است - صرف انار کرد، این فرد ناسازگار عمل کرده است (یعنی غیرعقلایی). در واقع یا تمایلاتش را نتوانسته است خوب رتبه‌بندی کند (یعنی خودش هم نفهمیده که چه چیزی را بیشتر دوست دارد) و یا درآمدش را غیرعقلایی تخصیص داده است.

پس در هر انتخاب عقلایی و بهینه دو مرحله باید طی شود: نخست رتبه‌بندی اهداف (که همان رتبه‌بندی نیازها و ترجیحات است). و سپس تخصیص عقلایی و سازگار امکانات یا درآمدها برای تحقق آن اهداف (یا تأمین آن نیازها).

جامعه ما هنوز پس از بیست سال، مرحله اول هر انتخاب عقلایی، یعنی رتبه‌بندی اهداف را انجام نداده است.

حالا جامعه بعد از انقلاب ما را در نظر بگیرید، با درآمد محدود و نامطمئن نفت و با وجود افزایش شدید جمعیتش (یعنی چندین برابر شدن نیازهایش)، باز همزمان در پی تحقق اهداف بی‌شمار - و گاه متضادی - بوده است، بدون آن که هیچ تعریف ثابت و هیچ رتبه‌بندی مشخصی از اهدافش ارائه بدهد. در هر دوره‌ای، تب یک هدف، بالا گرفته است و بعد سیل توجه‌ها و به دنبال آن بودجه‌ها به سوی آن روان شده است.

علم، دستیابی به مرزهای دانش را مد نظر قرار داده است اما در عین حال می‌خواهد عالمانش آن‌گونه که او می‌خواهد بیندیشند. در حالی که تنها ذهنهای سیال، پویا

تجربه نکردیم، حاصل آن دورانها چه شد؟ چرا هنوز مشکلات ما همانهاست که بود؟ چرا هر چهار سال یک بار ما باید یک «برنامه جدید» برای «تعدیل برنامه‌های قبلی» یا یک «طرح ساماندهی جدید» بدهیم؟ آیا می‌دانیم تداخل این برنامه‌ها چه هزینه‌های عظیمی (ناشی از جابه‌جاییهای امکانات و عوامل و اتلاف سرمایه در اقتصاد) بر ما تحمیل می‌کند؟

بسته شدن یک کارخانه یا ورشکست شدن یک بنگاه، تنها به مالکان آن زیان نمی‌رساند، بلکه بخشی از سرمایه ملی را هدر می‌دهد. توانایی هر اقتصاد به سرمایه فعال آن است. ورشکسته شدن یک کارخانه در بهترین حالت، موجب حراج تجهیزات آن می‌شود. هر قطعه از کارخانه را کسی می‌خرد که جای دیگری به کار دیگری بزند. در واقع این سرمایه از گردونه فعال تولید خارج شده است - جدای از این که جابه‌جایی آن نیز هزینه‌های زیادی تحمیل می‌کند...

آیا می‌دانیم هر طرح جدید، هر برنامه جدید و هر سیاست جدید، موجی از بنگاهها یا افراد را از گردونه فعال اقتصاد خارج می‌کند و البته افراد دیگری سوار این موج می‌شوند و از آن، سودهای کلان می‌برند؟ تغییرات شدید شغلی در میان افراد جامعه بیانگر این است که در هیچ شغلی ثبات و پایداری وجود ندارد.

اگر اقتصاد ما تا به حال به دلیل آن که دستش در کیسه نفت بوده است نتوانسته است هزینه‌های سنگین ناشی از تغییرات مکرر در سیاستها را بپردازد، تحولات اخیر بازار نفت - که هر از گاهی برای بیداری ما رخ می‌دهد اما ما همچنان خوابیم - نشانه‌هایی است از افول این توانایی.

تا به حال ما همه چیز را با هم خواسته‌ایم و همیشه در کیسه نفت چیزی بوده است تا میان این همه هدف

برسد و برای این هدف، چه هزینه‌ها که نمی‌شود. آنگاه وقتی فناوری آمد، مثلاً، امکان استفاده از ماهواره را هم با خود می‌آورد. بعد چه هزینه‌ها که برای جلوگیری از استفاده از ماهواره نمی‌کند. و به همین ترتیب اینترنت و به همین ترتیب سینما، کتاب، ورزش و... الی ماشاءالله می‌توان مثال زد.

نمی‌خواهم هیچ ارزشگذاری در مورد اهداف بالا کرده باشم. تنها می‌خواهم نشان دهم که جامعه ما هنوز پس از بیست سال، مرحله اول هر انتخاب عقلایی، یعنی رتبه‌بندی اهداف را انجام نداده است. پس هر برنامه‌ای (یعنی هر انتخابی) برای تخصیص امکانات مالی جامعه به احتمال زیاد غیرعقلایی (ناسازگار) خواهد بود.

بگذارید کمی از مسایل جدیدتر در این زمینه گفت‌وگو کنیم. داستان سلمان رشدی را به یاد بیاوریم. هنوز نمی‌دانیم در رتبه‌بندی منافع ملی ما، مسئله ارتداد سلمان رشدی، در کدام رتبه است. چه هزینه‌هایی که در زمان آقای هاشمی رفسنجانی برای بهبود رابطه ما با انگلستان نشد (فراموش نکنیم که تنها رفت‌وآمد یک هیئت به خارج از کشور، هزارها دلار هزینه دارد) بعد ناگهان یک فرد - به عنوان رئیس یک بنیاد وابسته به دولت - با دوبرابر کردن جایزه سر سلمان رشدی، همه رشته‌ها را پنبه می‌کند و این قضیه نه یک بار بلکه چندین بار اتفاق می‌افتد. اگر اقدامات دولت وقت در جهت تأمین منافع ملی بود، پس چرا هیچ‌کس از فرد مزبور به خاطر ضربه به منافع ملی بازخواست نکرد و اگر تصمیم فرد مزبور در جهت منافع ملی بود چرا آن همه هزینه صرف بهبود رابطه شد. اینها همه به خاطر عدم رتبه‌بندی در اولویتهای ملی ماست. از این حلقه‌های بسته، در سطح موضوعات ملی، کم نیستند. هنوز پس از بیست سال جامعه ما به یک توافق ملی، در مورد رابطه یا عدم رابطه با

هرازگاهی گفت‌وگوهای پنهانی و هرازگاهی افروختن موجهای ضد امریکایی - که همگی به مفهوم تحمیل هزینه‌های غیر ضروری بر گرده این ملت است - چه مفهومی دارد، جز این که هنوز نظام جمهوری اسلامی نتوانسته است در رتبه‌بندی اهداف ملی، وضعیت رابطه با امریکا را تعریف کند. چرا دولت، مجلس یا مجمع تشخیص مصلحت نظام نتوانسته‌اند طی یک قانون وضعیت این مسئله را روشن کنند تا این همه هزینه بر این جامعه تحمیل نشود؟

همه اینها، البته، به خاطر عدم وجود یک گفت‌وگوی فراگیر ملی در مورد اولویتهای جامعه‌مان بوده است. در این سالها گروههای مختلف، به علل گوناگون و براساس منافع خاص گروهی، هرازگاهی در سازی دمیده‌اند و یک موضوع ملی برای ما تراشیده‌اند تا از نمود این آشفتگیها، برای خود کلاهی دست و پا کنند.

ساماندهی بلندمدت اقتصاد، بدون آن که برخی موضوعات اساسی حل شود، امکانپذیر نیست. لازم است یک گفت‌وگوی فراگیر ملی - که هم از سوی دولت و هم از سوی ملت تقویت و تجهیز شود - در مورد موضوعات ملی، درگیر و اولویتهای ملی پس از گذر از این بستر گفت‌وگوی ملی - همراه با یک جریان نسبتاً آزاد اطلاعات - در مراجع نظام (مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) مشخص شود و در مورد آنها قوانین یا مصوبه‌های روشنی تدوین شود و حتی اگر لازم شد به آرای عمومی مراجعه شود.

بنابراین به گمان نگارنده، تدوین هرگونه راهبرد توسعه اقتصادی برای کشور، بدون رتبه‌بندی قانونی، طیف گسترده‌ای از اهداف اقتصادی - اجتماعی (که گاه متضاد نیز هستند)، به شکست خواهد انجامید.

اما چرا بدون حل اساسی این مسائل، راهبردهای توسعه اقتصادی عقیم خواهد ماند؟ در دنیای کنونی، هیچ جامعه‌ای در حصار تنهایی خویش دوام نخواهد آورد. جامعه‌ما نیز در طول سالهای پس از مشروطیت و بویژه در سالهای پس از انقلاب اسلامی، بسرعت در حال گسترش پیوندهای خود با جهان خارج بوده است. از بُعد اقتصادی، مزیت نسبی، اصلی‌ترین عامل در تعیین مبادلات اقتصادی میان کشورهاست.^۲

دنیای کنونی مملو از مزیت‌های نسبی است و کشوری که از این مزیتها بهره نجوید، نیازهای خود را با هزینه‌ای بس سنگین تر تأمین می‌کند. اما مزیت نسبی هر کشور نیز نسبی است. به دیگر سخن، با تغییر گزینه‌ها، یعنی تغییر کشورهایی که با آنان امکان مبادله اقتصادی وجود دارد، مزیت‌های نسبی عوض می‌شود. مثلاً فرض کنیم ما براساس مزیت نسبی از هلند شیر خشک می‌خریم و در عین حال صنعت آن رانیز از هلند خریده‌ایم و در حال نصب آن می‌باشیم. اکنون فرض کنیم به یک دلیل سیاسی رابطه ما با اتحادیه اروپا قطع شود. در این حالت باید شیر خشک را از کشور دیگری (که مزیت نسبی ندارد) گرانتر بخریم و صنعت شیر خشکمان نیز نیمه کاره روی زمین می‌ماند. در این حالت یا باید از صنعتمان چشم‌پوشیم یا دوباره هیئتها بفرستیم برای تجدید رابطه.

مثال واقعی‌تر، داستان شرکت نفتی توتال است. ما شرکت توتال را نه براساس ملاحظات اقتصادی که براساس نوعی مانور سیاسی انتخاب کرده‌ایم. نه قرارداد ما با توتال توجیه اقتصادی دارد و نه تکنولوژی توتال، تکنولوژی جدید و بهنگامی است. در واقع ما برای نشان دادن ضرب شصت به امریکا، قراردادی امضا کرده‌ایم که در آینده منافع عظیمی نصیب توتال می‌کند - مخصوصاً اگر سقوط قیمت نفت تداوم یابد - حالا فرض کنیم که

هم اکنون اتفاق افتاده است) آن‌گاه ما با طیفی از شرکتهای امریکایی که صاحب پیشرفته‌ترین تواناییهای تکنولوژیک هستند و با شرایط بسیار بهتری حاضرند با ما قرارداد ببندند، روبه‌رو می‌شویم. مزیت نسبی یکباره عوض می‌شود. یا باید قرارداد توتال را همچنان ادامه دهیم که به معنی حراج سرمایه ملی است، یا با پرداخت غرامت سنگین آن را لغو کنیم.

آنچه اکنون جامعه ما بیش از هر چیزی بدان نیازمند است، یک رتبه‌بندی پایدار و بلندمدت از اهداف ملی است

توجه کنیم که گرچه این موضوعات به مسائل عادی و روزمره ما تبدیل شده است، اما در واقع همان چاله‌های ژرفی است که سالهاست منابع و منافع ملی را در خود می‌بلعد و هیچ‌کس نیز حوصله - یا جرئت - دم زدن از آنها را ندارد. اینها همان گرهبایی است که تا گشوده نشود هیچ برنامه اقتصادی به نتیجه نخواهد رسید، چرا که تحولاتی از آن دست که آمد، یکباره افقهای برنامه، اهداف قابل دسترس و امکانات موجود برای تحقق برنامه را به هم می‌ریزد.

پس اصلی‌ترین موضوع ما، پیش از هر گونه برنامه‌ریزی یا انتخاب راهبرد توسعه، رتبه‌بندی اهداف کلان اقتصادی و اجتماعی است. این رتبه‌بندی تاکنون از سوی سیاست‌گذاران کلان جامعه تعیین می‌شده است. اما مشکل اصلی در این جاست که هرازگاهی با تغییر سیاست‌گذاران، رتبه‌بندیهای کلان اجتماعی نیز تغییر می‌کرده است. بنابراین هزینه‌های جدیدی برای این جابه‌جاییها به اقتصاد تحمیل می‌شده است. آنچه اکنون جامعه ما بیش از هر چیزی بدان نیازمند است، یک رتبه‌بندی پایدار و بلندمدت از اهداف ملی است که با تغییر کارگزاران جامعه، تغییر در این رتبه‌بندیها رخ ندهد و جامعه با هزینه‌های اضافی روبه‌رو نشود. اما چگونه می‌توان به یک چنین رتبه‌بندی پایدار دست یافت؟ به نظر می‌رسد جامعه می‌تواند با دستیابی به یک توافق جمعی در مورد رتبه‌بندی اهدافش، مانع آن شود که با تغییر کارگزاران جامعه، رتبه‌بندیها تغییر کند. اما دستیابی به یک توافق جمعی بدون درگرفتن یک گفت‌وگوی فراگیر جمعی درباره موضوعات ملی، امکان‌پذیر نیست. گفت‌وگوی فراگیر ملی نه تنها به یک اجماع جمعی می‌انجامد بلکه از مزایای خرد جمعی نیز بهره می‌جوید.

در چارچوبهای نهادی موجود در جامعه ما، و با توجه به راهکارهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی، حرکت به سوی گفت‌وگوی جمعی درباره اهداف ملی با ابزارهای گوناگونی قابل دستیابی است. به نظر می‌رسد نخستین گام در جهت تحقق این امر، اجرای قانون شوراها و قانون احزاب می‌باشد. اجرای این دو قانون، همراه با مطبوعات آزاد (به عنوان ابزارهای کارآمد کردن فعالیت‌های شوراها و احزاب) می‌تواند منجر به درگرفتن یک گفت‌وگوی فراگیر ملی درباره موضوعات اساسی شود. آن‌گاه به مرور، جامعه به یک توافق عام، درباره اولویتهای خویش دست می‌یابد و این توانایی را نیز کسب کرده است که از طریق همان ابزارها مانع برهم‌ریزی رتبه‌بندی مورد نظرش شود. بنابراین جز با گذر از مراحل یادشده، ساماندهی بلندمدت اقتصاد، امکان‌پذیر نخواهد بود.

سخن پایانی

این است که به گمان من ما نیاز به یک دوره گفت‌وگوی فراگیر جمعی درباره مسایل اساسی خود، و

سپس زنجیره‌ای از مصوبات فزاینده یا توافقهای ملی درباره این مسائل داریم و گرنه در جاده‌ایم. ما تا به حال دل خود را به ظواهر دمکراسی خوش کرده‌ایم. هر چند سال یک بار «آیین ملی رأی دهی» مثل «آیین ملی نوروز» را اجرا کرده‌ایم. اما همان گونه که هیچ «آیین نوروزی» را تا پایان سال تداوم نداده‌ایم و به همان سیزده روز اول اکتفا کرده‌ایم، آیینهای ملی رأی‌گیری را نیز در همان روز انتخابات به جا آورده‌ایم و آن را با گفت‌وگوهای فراگیر ملی تداوم نبخشیده‌ایم.

من از سیاست‌گذاران و مسئولان ارشد این جامعه متواضعانه استدعا دارم به این ملت اعتماد کنند و باور کنند که این ملت به بلوغ رسیده است و این باور را در عمل بنمایانند و اگر هم بر این باورند که هنوز تا بلوغ راهی دراز است، مادام که او را دو دستی بگیرند و فرصت راه رفتن به او ندهند هرگز بر پای اندیشه خویش نخواهد ایستاد. به آنان اجازه دهند - در چارچوب میثاق ملی ما، قانون اساسی - به یک گفت‌وگوی فراگیر جمعی درباره مهمترین موضوعاتشان دست بزنند چگونه است که ما در جنگ می‌پذیریم که پیروزی ما در گرو جانفشانی و فداشدن فوج فوج انسانها و در یک کلام در گرو صرف هزینه‌های انسانی و مادی است، اما حاضر نیستیم برای پیروزی در جبهه‌های دیگر، تلفات بدهیم.

پیروزی در جبهه علم مستلزم ورود فوج جوانان - از هر قشر و اندیشه و هر گروهی - به دانشگاه است تا شاید از آن میان یلانی موفق به فتح برخی عرصه‌های علم شوند. و البته برای تحقق این هدف باید از برخی تنگ‌نظریها و گزینش‌گریها دست برداریم. پیروزی در عرصه بازار جهانی، مستلزم ورود صنعتگران ایرانی در بسیاری از زمینه‌هاست تا شاید - با آموختن و کسب تجربه در بازار جهانی - در برخی زمینه‌ها بی‌هماورد شویم. و البته برای تحقق این هدف باید از برخی اهداف دون‌پایه‌تر چشم‌پوشیم. پیروزی در جبهه فرهنگ و هنر مستلزم تولیدات انبوه فرهنگی است تا نیروهای خلاق نهفته، شکوفا گردند و نه تنها عرصه‌های فرهنگی داخلی را غنا بخشد، بلکه امکان حضور فرهنگی ما را در دنیای خارج، و حضور پر قدرت فرهنگ ما را در عرصه تعامل فرهنگی جهانی فراهم آورد، و البته برای تحقق این هدف باید آستانه تحمل خود را در مقابل برخی تولیدات فرهنگی ناهمراه یا احتمالاً گراننده، بالا ببریم.

و سخن آخر این که پیروزی در جبهه مبارزه با نفس نیز مستلزم صرف هزینه‌های سنگینی است که مهم‌ترین آن شاید گذشتن از آبروی خویش برای منافع مردم است.

پاورقیها:

۱. هنگامی که ریاست محترم جمهوری دستور تشکیل ستاد ساماندهی اقتصاد را صادر کردند، برداشت من این بود که ستاد، مسئول رسیدگی به دشواریهای جدی فعلی و پیدا کردن راه‌حلهای کوتاه مدت برای آنهاست. اما با مطالعه طرح ساماندهی دریافتم که ستاد یاد شده در واقع در پی طراحی یک استراتژی توسعه است.
۲. برای روشن شدن مزیت نسبی مثالی بزنیم. دو کشور را در نظر بگیرید که هر دو کالاهای الف و ب را تولید می‌کنند. اگر مجموعه امکانات مادی و انسانی کشور اول به گونه‌ای باشد که بتواند کالای الف را ارزانتر و بهتر از کشور دوم تولید کند، کشور اول در تولید کالای الف دارای مزیت نسبی است. بنابراین، با فرض ثابت بودن شرایط دیگر، کشور اول کالای الف و کشور دوم کالای ب را تولید می‌کند و بعد هر کشور مازاد کالای تولید شده‌اش را به کشور دیگر می‌فروشد و مقدار مورد نیازش از کالای دیگر را از کشور مقابل می‌خرد. در این حالت هر دو کشور سود بردانند. و چنین می‌شود که ژاپن در صنعت رایانه، کشورهای آسیای جنوب شرقی در صنعت لوازم خانگی، هلند در برخی محصولات کشاورزی، هند در تولید محصولات کشاورزی و... دارای مزیت نسبی می‌شوند و بنابراین کالای خود را ارزان‌تر از دیگران تولید کرده و می‌فروشند.



ماکس هورکهایمر

سپیده دمان فلسفه‌ی تاریخ بورژوازی

ترجمه محمدجعفر پوینده

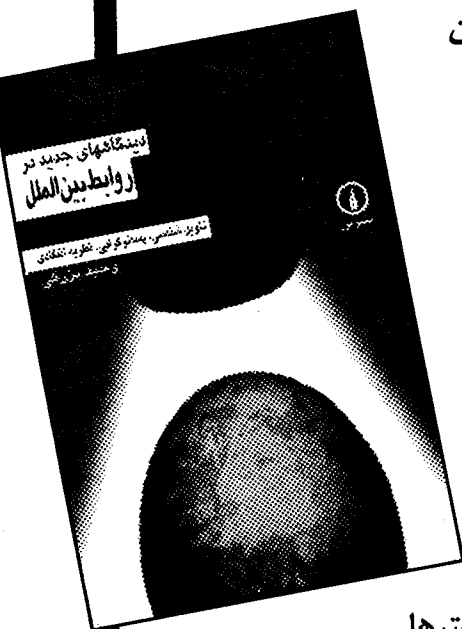
تاس. اچ. مک لئود

سرپرست اجرایی گروه مشاوران هاروارد

برنامه ریزی در ایران

براساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران

ترجمه علی اعظم محمدبیگی



زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال

کرافورد برومکفرسون

ترجمه مسعود پدram



النا جانینی بلوتی

اگر فرزند دختر دارید...

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی شکل‌گیری شخصیت در دخترها

ترجمه محمدجعفر پوینده

دیدگاه جدید در

روابط بین الملل

تاویل‌شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی

ترجمه وحید بزرگی